**درس خارج اصول استاد معظم آقای حاج سید محمد جواد شبیری**

**بحث: امر/ صیغه اطلاق / مقتضای اطلاق امر/توصلی و تعبدی**

**14040117**

**متن خام**

**جلسه 95**

اعوذ بالله من الشیطان الرجیم

بسم الله الرحمن الرحیم

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بحث ما بحث تعبدی و توصلی است المبحث الخامس در مباحث مربوط به اوامر در کفایه هست.

مرحوم آخوند می فرمایند: المبحث الخامس أن إطلاق الصيغة هل يقتضي كون الوجوب توصليا فيجزي إتيانه مطلقا و لو بدون قصد القربة أو لا فلا بد من الرجوع فيما شك في تعبديته و توصليته إلى الأصل.

آیا اطلاق صیغه اقتضا می کند وجوب، توصلی باشد که اگر وجوب توصلی باشد قهراً ولو بدون قصد قربت اتیان بشود مجزی هست ولی اگر وجوب اطلاق صیغه چنین اقتضایی را نداشته باشد اینکه حالا مجزی هست یا مجزی نیست اتیان بدون قصد قربت متوقف بر این است که ما در اصل عملی قائل به چه باشیم از ناحیه اصل لفظی تکلیف ما روشن نیست اصل عملی روشن کننده تکلیف ما هست که آیا اتیان عمل بدون قصد قربت مجزی هست یا مجزی نیست خب اینجا قبل از اینکه کلام مرحوم آخوند را وارد بشوم یک تذکری بدهم بد نیست آن که کلمه اطلاق الصیغه اینجا مراد از اطلاق، اطلاق لفظی است ما دو جور اطلاق دیگر هم داریم که یکی از این دو تا مرحوم آخوند در پایان بحث اشاره کرده یکی اطلاق مقامی این دلیل هست یکی هم اطلاق مقامی مجموع ادله. مرحوم آخوند خود ایشان قائل هست که اطلاق امر اقتضا این را ندارد که توصلی بودن را از او نتیجه بگیریم ولی در پایان بحث یک نکته ای را متذکر می شود ایشان می گوید

فانقدح بذلك أنه لا وجه لاستظهار التوصلية من إطلاق الصيغة بمادتها و لا لاستظهار عدم اعتبار مثل الوجه مما هو ناشئ من قبل الآمر من إطلاق المادة في العبادة لو شك في اعتباره فيه

بعد از اینکه این نتیجه گیری را کرده می گوید نعم إذا كان الآمر في مقام بصدد بيان تمام ما له دخل في حصول غرضه و إن لم يكن له دخل في متعلق أمره و معه سكت في المقام و لم ينصب دلالة على دخل قصد الامتثال في حصوله كان هذا قرينة على عدم دخله في غرضه و إلا لكان سكوته نقضا له و خلاف الحكمة فلا بد عند الشك و عدم إحراز هذا المقام من الرجوع إلى ما يقتضيه الأصل و يستقل به العقل.

که این تقریب تقریباً اطلاق مقامی دلیل واحد هست که گاهی اوقات اطلاق لفظی نیست ولی چون متکلم در مقام بیان تمام ماهو دخیلٌ فی غرض هست قهراً و در این مقام و در این دلیل بنا دارد که تمام ماهو دخیلٌ فی غرضه را بیان کند قهراً اگر بیان نکرده باشد که قصد قربت معتبر است این قهراً نتیجه این بحث این می شود که قصد قربت معتبر نباشد و توصلی باشد

بعد یک تقریب دیگر هست اطلاق مقامی مجموع ادله به این معنا که به هر حال متکلم در مجموعه ادله باید این را بیان کرده باشد که آیا قصد قربت در غرضش دخالت دارد یا در غرضش دخالت ندارد این آن چیزی که دخیل در غرضش هست ممکن است در یک مقامی در مقام بیانش نباشد ولی بالاخره در مجموع ادله باید در مقام بیانش باشد آن دیگر یک تقریب دیگری هست ممکن است ما بگوییم بالاخره هیچ وقت به اصل عملی ما نمیرسیم چون بالاخره متکلم باید تمام ما هو دخیل فی غرضه را بیان کند ولو در این مقام در مقام بیان تمام ما هو دخیل فی غرض نباشد ولی بالاخره در مجموع ادله باید بیان کند و چون در مجموع ادله بیان نکرده این معنایش این است که توصلی است این یک بیانی هست که اطلاق مقامی مجموع ادله به هر حال محکّم است یعنی اگر اطلاق مقامی است اطلاق لفظی باشد خب دیگر نیازی به اطلاق مقامی دلیل واحد نیست اگر اطلاق مقامی دلیل واحد باشد دیگر نیازی به اطلاق مقامی مجموع ادله نیست ولی علی ای تقدیر اگر دو مرحله اول را شما اشکال کردید اطلاق لفظی را گفتید که نمی دانم قصد قربت نمی تواند در متعلق امر اخذ بشود که مرحوم آخوند این اشکالات را می کند اطلاق مقامی دلیل واحد را هم بگویید که احراز نشده که متلکم در اینجا در مقام بیان تمام ما هو دخیل فی غرضه هست ولی اطلاق مقام مجموع ادله را که دیگر نمی شود از آن رفع ید کرد این است که مرحوم آخوند این اطلاق مقامی مجموع ادله را اصلاً این بحثها خیلی جدی نگرفته در حالی که شاید با توجه به اطلاق مقامی مجموع ادله دیگه بحث به اصل عملی منتهی نشود

خب حالا این یک نکته ای مقدماتی مرحوم آخوند می فرماید لابد فی تحقیق ذلک من تمهید مقدمات برای اینکه ببینیم آیا صیغه اطلاق دارد یا اطلاق ندارد باید مقدماتی را اینجا ما بچینیم

اول واجب توصلی و تعبدی را معنا کنیم ایشان می گوید

إحداها الوجوب التوصلي هو ما كان الغرض منه يحصل بمجرد حصول الواجب و يسقط بمجرد وجوده بخلاف التعبدي فإن الغرض منه لا يكاد يحصل بذلك بل لا بد في سقوطه و حصول غرضه من الإتيان به متقربا به منه تعالى.

خب این جا ایشان می فرماید که واجب تعبدی آن هست که در حصول غرضش قصد قربت معتبر است ولی در واجب توصلی در حصول غرضش قید قربت معتبر نیست البته اینکه در مامور به هم قصد قربت اخذ شده یا نشده آن را تنبیهات مقدمات بعدی متعرض شدند ولی به هر حال این مقدارش مفروغ عنه هست که در حصول غرضش قصد قربت معتبر است حالا چه ما قائل به این بشویم که در متعلق امر قصد قربت می شود اخذ بشود یا نمی شود اخذ بشود این مقدار که در واجب تعبدی در حصول غرضش قصد قربت معتبر است بنابر جمیع مسالک صحیح است حالا در متعلق امر قصد قربت معتبر باشد یا نباشد آن اختلافی است

اینجا من یک نکته را می خواهم تذکر بدهم حاج آقا این را در بحث صوم یادم هست متعرض می شدند ایشان می فرمودند که ببینید ما یک غرض اولیه داریم غرض اولیه آمر داریم یک غرض امر داریم حالا این طور تعبیر کنیم غرض اولیه آمر و غرض امر غرض هر شی ای علت غایی آن شی است علت غایی شی چیزی هست که تصورش علت شی است خودش معلول شی است من درس می خوانم تا باسواد شوم چرا درس می خوانم تصور باسواد شدن محرک من هست برای درس خواندن تصور باسواد شدن و تصور اینکه درس خواندن مرا به باسواد شدن می رساند ولی آن چیزی که در خارج تحقق پیدا می کند درس خواندن علت است باسوادی معلول است علت غایی تصوراً علت است و در عالم خارج معلول است خب علت همیشه یک نوع تضییقی نسبت به معلوم ایجاد می کند یعنی چه ببینید حالا من این مثال را در شستن و طهارت خبثیه تطبیق بدهم شما این ظرف را می شویید غرض شما از شستن حصول طهارت از خبث هست آن طهارت از خبث می تواند به وسیله شستن شما حاصل بشود می تواند از عوامل دیگری حاصل بشود یک کلی هست یک حصه ای از طهارت خبثیه طهارت خبثیه معلول شستن هست یک حصه آن طهارت خبثیه ای که معلول شستن نیست باران به آن بپاشد شسته شود همین طوری لباس من بیفتد داخل آب شسته شود طهارت حاصل بشود شسته بشود یعنی پاک بشود آنها هم حصه هایی دیگری از طهارت هستند آن حصه ای از طهارت علت غایی هست که شستن در او دخالت داشته باشد و الا من نمی توانم این لباس را بشویم برای اینکه طهارتی که معلول شستن نیست حاصل بشود آن که معنا ندارد علت همیشه یک نوع تضییقی در معلول خود ایجاد می کند معلول آن حصه ای از شی هست که مستند به علت باشد و غیر این معقول نیست آمر امر که می خواهد بکند چه امر تعبدی باشد چه امر توصلی باشد این جهتش هیچ فرقی ندارد یک غرض امر وجود دارد غرض امر حصول حصه ای از مامور به است که امر در حصولش دخالت داشته باشد ولو احتمالاً . و الا آن چیزی که امر هیچ گونه دخالتی در حصولش ندارد آن معنا ندارد که علت غایی امر باشد شارع بگوید من امر می کنم به شما به اینکه نماز بخوانید برای اینکه نماز خواندنی که این امر من در سلسله علل او نیست آن حاصل بشود آن که معنا ندارد باید بالاخره این امر من در سلسله علل ایجاد آن صلات خارجاً باشد تا تحقق خارجی نماز علت غایی امر شارع به صلات باشد این قهری است پس تعبدی و توصلی در غرض از امر مشترک هستند امر چه تعبدی باشد چه توصلی باشد غرض از امر حصول حصه ای از مامور به هست که امر در تحققش دخالت داشته باشد ولو احتمالاً گاهی اوقات امر شارع دخالت قطعیه ندارد ولی چون من امر بکنم احتمال امر در ذهن مخاطب ایجاد می شود همان احتمال محرکیت ایجاد می کند آن هم باز در واقع آن امر دخالت دارد چون امر من احتمال را ایجاد کرده آن احتمال هم محرکیت را ایجاد کرده در نتیجه در سلسله علل خود امر هم واقع است نهایتاً تعبیر می کنم ولو احتمالاً نه خود امر چون احتمال امر را می آورد امر احتمال امر را آورده است و آن احتمال امر منشا شده است که مکلف به خاطر احتمال امر آن شی را حاصل کرده تا چون ممکن است امری وجود داشته باشد پس بنابراین امر باید در سلسله علل تحقق معلول باشد ولو از این جهت که احتمال امر را بیافریند

خب پس فرق اینکه مرحوم آخوند تعبیر می کند تعبدی آن چیزی هست که در حصول غرضش قصد قربت معتبر است توصلی آن است که در حصولش قصد قربت معتبر نیست این یعنی چه هر دو اینها که به استناد امر باید آن معلول و آن مامور به تحقق پیدا کرده باشد

پاسخ مطلب این است که ما دو تا غرض داریم یک غرض امر داریم یک غرض اولیه آمر داریم من آمر می خواهم این لباس من پاک بشود این لباس می خواهم طهارت خبثیه در آن ایجاد بشود این طهارت خبثیه ممکن است به وسیله امر من ایجاد بشود ممکن است نه منهای امر من هم ایجاد بشود باران بریزد و آن لباس را پاک کند باد بزند این لباس را بیندازد داخل آب و لباس پاک بشود همه اینها آن غرض اولیه من آمر را که طهارت لباس هست حاصل می کند ولی چون من مطمئن نیستم که آن امور حاصل بشود امر می کنم تا آن حصه ای از مامور به که به وسیله امر حاصل می شود او تحقق پیدا کند حالا اگر تصادفاً از ناحیه دیگری آن چیز حاصل شد آن غرض اولیه حاصل شد قهراً با حصول غرض اولیه امر ساقط می شود چون امر خودش موضوعیت نداشته جنبه مقدمی داشته مقدمه است برای آن حصول غرض اولیه است غرض اولیه که حاصل شد دیگر معنا ندارد که امر باقی بماند امر ساقط می شود به تعبیر دیگر تمام اوامر لباً یک نوع وجوب مشروط دارند می گوید که اگر آن غرض اولیه از طریقی غیر از طریق امر حاصل نشد شما از طریق امر او را حاصل کنید و الا اگر از طریق دیگر حاصل شده باشد دیگر امر وجود ندارد و سقوط پیدا می کند تفاوت واجب تعبدی و توصلی در آن غرض اولیه است در غرض اولیه واجب تعبدی قصد قربت هم معتبر است مطلق حصول مامور به غرض اولیه نیست حصول مامور به مقروناً بقصد القربه او هست که غرض اولیه را تشکیل می دهد بنابراین اگر آن مامور به حاصل بشود بدون قصد قربت اصلاً غرض اولیه تامین نشده خب وقتی تامین نشده هنوز واجب سر جای خودش باقی است دیگر به خلاف واجبهای توصلی که در غرض اولیه آن قصد غربت معتبر نیست

بنابراین تفاوت بین واجب تعبدی و واجب توصلی در غرض اولیه است نه در غرض امر چون در غرض امر نشوء از امر و معلولیت نسبت به امر و وقوع امر در سلسله شی اینها همه معتبر است که اینها همه اخص از قصد قربت هستند یک چیز پایین تر یعنی ضیق تر یعنی قصد قربت ممکن است امر شی ای را ایجاد کرده باشد قصد قربت انواع و اقسام دارد یک شی ای که تنگ تر از قصد قربت در غرض از امر وجود دارد ولی آن چیزی که تفاوت بین واجب تعبدی و توصلی را ایجاد می کند قصد آمر قصد اولیه آمر است نه قصدی که در امر کردن آمر دارد که آن قسمتی از آن قصد اولیه آن است و بعضی از مراحل قصد اولیه اوست این این مطلب بعضی من حالا بعداً این را عرض می کنم من یک موقعی این که حاج آقا می فرمودند یک تقریباتی به ذهن من می آمد برای اینکه ما استدلال کنیم که اصالت التعبدیه اصلاً بخواهیم استدلال کنیم به خاطر یک نکاتی تقریباتی از آن طرف بر خلاف آقایان که اصالت التوصلیه قائل می شوند تقریباتی هم برای اصالت التعبدیه قائل بشوم و آنها تقریباتی است که بعدا عرض می کنم که چون در واقع یک نوع واجب تعبدی یک شرطی در وجوب هست واجب حالا نکاتی هست که اینها را بعداً توضیح خواهم داد یعنی معذرت می خواهم واجب توصلی یک نوع مشروط است واجب توصلی مشروط هست به عدم تحقق واجب از طریق آخر ولی واجب تعبدی یک همچین شرطی را ندارد این حالا تقریب دیگری بود که این خودش تقریب دیگری بود که من بعد از اینکه این بحثها تمام شد مفصل به این تقریب خواهم پرداخت که آیا این تقریب تام هست یا تقریب تام نیست این یک مسیر بحثی هست که متفاوت هست با مسیر بحثی که آقایان دنبال کردند یک گفتگوهایی با حاج آقا داشتیم آنها را نقل می کنم ان شاءالله. خب این مقدمه اول

**مقدمه دوم** که از اینجا مرحوم آخوند بحث را دنبال می کند ایشان می فرمایند که تقربی که در تعبدی معتبر هست اگر به معنای قصد امتثال و اتیان به واجب به داعی امر باشد این نمی تواند در متعلق امر اخذ شده باشد ولی اگر به معنای دیگری باشد که بعدا ایشان توضیح می دهد آن می تواند در متعلق اخذ شده باشد ولی ما می دانیم به آن معنای دیگر اخذ نشده این محصل فرمایش مرحوم آخوند است حالا بعد مفصل این دو قسم را ایشان توضیح می دهد

قبل از اینکه حالا من وارد توضیح فرمایشات مرحوم آخوند بشوم یک نکته ای را اشاره بکنم مرحوم آخوند در واقع یک نوع دوری اینجا تصویر کرده در بحث اخذ قصد قربت در متعلق امر مشکل اصلی مشکل دور است می گوید اگر بخواهد قصد قربت در متعلق اخذ بشود دور پیش می آید تقریبات مختلف برای دور وجود دارد حالا آن تقریبات را یکی یکی بررسی خواهیم کرد دور در ناحیه اصل تعلق تکلیف دور در ناحیه امتثال جورهای مختلفی دورهایی که اینجا تصویر شده شبیه همین بحث دور در بحث اختصاص احکام به عالمین ذکر شده است خیلی از بحثهای اینجا با بحث اختصاص احکام به عالمین مشابهت هایی دارد آقایان نوعاً می گویند که احکام نمی تواند اختصاص به عالم داشته باشد چون دور پیش می آید چون حکم مقید است به اینکه موضوعش تحقق پیدا کند یعنی موضوع باید فعلیت پیدا کند تا حکم فعلی باشد و حکم فعلی بشود اگر در موضوعش علم اخذ شده باشد از آن طرف علمی به هر شی ای متوقف بر آن شی هست و تا آن شی نباشد علم نسبت به او حاصل نمی شود علم متوقف بر امر است و امر هم متوقف بر علم است این دور پیش می آید حالا در تقریب بدوی آن این شکلی است حالا این تقریب را به صورت دقیق تر می توانم بیان کنم ولی فعلاً در همین مقدار بیان بسیطش را اکتفا کنم

دقیقترین پاسخی که برای این تقریب داده شده پاسخی است که حاج آقا دادند حاج آقا پاسخی دادند و ایشان می گویند احکام اصلاً مختص عالمین است بیان ایشان این است که و ادله ای را هم ذکر می کنند برای اختصاص عالمین و می گویند هیچ اشکالی هم ندارد حالا بیان ایشان این است می فرمایند که ما یک قضیه تعلیقیه داریم یک قضیه فعلیه آن چیزی که حکم متوقف بر او هست متوقف بر فعلیت علم نیست حکم متوقف بر این است که حکم در حق کسانی فعلی می شود که اگر حکم صادر شود عالم شوند این قضیه شرطیه ای که لو تحقق الحکم لصاروا عالمین به اگر حکم تحقق پیدا کند اینها عالم به او می شوند از آن طرف این قضیه شرطیه متوقف بر حکم نیست فعلیت العلم متوقف بر حکم است ما یک علم تعلیقی داریم یک علم فعلی داریم حکم متوقف است بر علم تعلیقی یعنی حکم در حق کسانی هست که اگر شارع حکم کند علم پیدا می کند این قضیه پس بنابراین حکم متوقف بر علم تعلیقی است عالمیت تعلیقی است ولی آن چیزی که متوقف بر حکم است علم فعلی است این دور نیست این معنایش این است که علم فعلی متوقف بر حکم است تا حکم نباشد علم فعلیت نمی یابد خود آن حکم هم متوقف بر علم تعلیقی است یعنی چه یعنی علم فعلی متوقف بر علم تعلیقی است دور نیست که مشکلی هم ندارد علم فعلی متوقف بر علم تعلیقی است یعنی اگر بخواهد علم برای شخص حاصل بشود باید این قضیه صادق باشد که اگر شارع حکم کند من علم پیدا می کنم خب اشکالی ندارد برای اینکه من علم پیدا کنم باید این قضیه این قضیه قضیه ازلیه است این قضیه که اگر من علم حکم کنم علم حاصل می شود قضیه شرطیه صدقش به تحقق شرط نیست صدقش ولو شرط هم تحقق پیدا نکرده باشد این قضیه صادق است باید قضیه صادق باشد که لو حکم الحاکم لصار المکلف عالماً این قضیه تعلیقیه این قضیه تعلیقیه متوقف بر حکم نیست حکم متوقف بر او هست خب این تقریبی هست که حاج آقا در آنجا دارند که این دقیقترین حالا من نمی خواهم وارد آن بحثهای مرحوم آقای صدر بشوم مرحوم آقای صدر جعل و مجعول و چیزهایی را اینجا مطرح کردند امثال اینها به نظرم آن جعل و مجعول تا برنگردد به فرمایش حاج آقا هیچ پاسخگو نیست این حالا اجمال قضیه اش را.

آیا شبیه همین تقریب در ما نحن فیه در حل مشکل دور می شود طرح کرد این را من برای این گفتم که در این مشکلات دور این روشن بشود که دور آن موقوف و موقوف علیه قصد قربت بالفعل هست یا چه شکلی هست و امثال اینها به نظر می رسد بعضی از تقریباتی که اینجا برای تقریب دور شده با همین بیان حاج آقا جواب داده می شود ولی بعضیها جواب داده نمی شود حالا این را به عنوان مثال یکی را عرض می کنم بعد در تقریباتی که ذکر می کنیم این نکته حاج آقا را مد نظر باید داشته باشیم که آن تقریب به صورت فنی بیان بشود مثلاً یکی از تقریباتی که در تقریب دور هست دور در مقام قدرت مکلف است قدرت مکلف می گویند که قدرت مکلف بر اتیان امر به داعی قصد قربت متوقف است بر امر اگر در امر قصد قربت شرط باشد امر هم باید متوقف به قصد قربت باشد امر هم متوقف به قصد قربت باشد و این دور هست یعنی قدرت من متوقف است بر قصد امر، امر هم متوقف است بر اینکه من قصد قربت داشته باشم یعنی اینکه قدرت باید داشته باشم تا قصد قربت بتوانم تحقق پیدا کنم این طوری مثلاً تعریف شده که الان تقریبات همه را من تقریبات بدوی بیان می کنم خیلی از اینها باید الفاظش را دقیق تر بیان کنیم به نظر می رسد که اینجا همین بیان حاج آقا جوابگو هست امر متوقف بر قدرت داشتن بالفعل نیست امر متوقف بر این است امر در حق کسانی بالفعل است که اگر امر حاصل شود قادر باشد قدرت ولو بالامر هم کافی است برای فعلیت امر قدرت لوللامر شرط نیست ولو قدرت بالامر هم باشد کافی است بنابراین ما می گوییم قدرت متوقف بر امر است یعنی قدرت فعلی قدرت فعلی متوقف بر امر است تا امر نباشد من قدرت ندارم امر متوقف بر قدرت فعلی نیست امر متوقف بر قدرت شانی است قدرت تعلیقی است یعنی امر فعلیتش در حق کسانی هست که اگر امر بیاید قادر می شوند ولو به آمدن امر قادر باشند بنابراین نتیجه بحث این می شود که قدرت فعلی متوقف هست بر قدرت تعلیقی و شانی هیچ مشکلی ندارد بنابراین در بعضی از این اشکالاتی که دورهایی که هست با این بیان حاج آقا به راحتی قابل حل هست این را در تقریبات مختلفی دوری که اینجا تصویر می شود باید مد نظر باشد تا ببینیم این تقریب چقدر درست است و چقدر درست نیست خب حالا دیگر ادامه بحث را پس فردا ان شاءالله فردا به مناسبت هشتم شوال خب درسها تعطیل هست و ما هم تسلیت می گویم ان شاءالله خداوند دشمنان اهل بیت را از غصب این اماکن مقدسه دستشان را کوتاه کند و با ظهور حضرت ولی عصر صلوات الله علیه به نابسامانی‌ها و مشکلات جهان خاتمه عنایت بفرماید به برکت صلوات بر محمد و آل محمد